

# آرزو مرد آرمید

پیش از حضور شهیدای گمنام و شهید سید مجتبیٰ رضوی

اشرف سیف‌الدینی



نشر دارالحق  
۱۳۹۳

سرشناسه: سیف‌الدینی، اشرف، ۱۲۵۳ - گردآورنده  
عنوان و نام پدیدآور: آن مرد آمد / گردآوری و تدوین اشرف سیف‌الدینی.  
مشخصات نشر: اصفهان: نشر دارخوین، ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.: عکس (رنگی).  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۰۲-۰۹۳-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: رضوی، سیدمجتبی، ۱۳۴۷ - ۱۳۶۷

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- اصفهان -- شهیدان

موضوع: شهیدان -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: تشییع و تدفین، مراسم

پند کنگره: DSR۱۶۲۶/۷۷۹۱۳۹۲

ردیف دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

ماره کتبی ملی: ۳۳۳۲۶۲۹



نشر دارخوین

آن مرد آمد

اشرف سیف‌الدینی

ویراستار: محمد بلندیان

ناشر: دارخوین

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح جلد: حامد شاه‌میرادی

صفحه‌آرا: حامد شاه‌میرادی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۰۲-۰۹۳-۳

این اثر با حمایت اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس  
استان اصفهان به چاپ رسیده است.

۹  
۱۱  
۱۳  
۱۷  
۲۱  
۳۱  
۳۷  
۴۱  
۴۳  
۵۵  
۵۹  
۶۳

## فهرست

مقدمه  
زندگی‌نامه  
وصیت‌نامه  
میزبانی  
آخرین وداع  
سفر  
رجعت  
درد فراق  
یادآوری  
مهمانی  
تشییع  
قدردانی می‌شود

## مقدمه

وقتی پنجره‌ای در حوض به رویت باز می‌شود و تو چیزی را می‌بینی که هرگز آن را حتی در گریه‌های ناله‌ای، وقتی قرار است تو با پای سبک و بی‌آکنده از گناه به سوی کسی بروی و پایت نیز در این مسیر یارای تو را نیست، چه می‌کنی؟! و من همسفر تو شدم در یک مسیر بلند و نامتناهی.

چقدر زیبا بود! چقدر شمیم دل انگیزت روح و جسمم را معطر کرد و مرا تا زیارت جدت، حضرت علی بن موسی (ع) رساند. به یقین این لحظه‌ها را خداوند برای ما قرار داد تا اندکی از گناه و بی‌گناهی خودمان را غل و زنجیر کرده است، رها گردیم و تو سید، همان رزمی‌داری که با جدات، حضرت قاطمه زهرا (س)، قرار گذاشتی چند صبحی در گداز بی‌بمانی، در سرزمینی که تربتش شفا دهنده دردهاست.

تو شاید در آن سرزمین بارها مرا مهمان کرده بودی اما برایم غریبه بودی، نمی‌شناختمت برادر و این بار شناختمت؛ نام و نشانت را سید احمد، یکی از هم‌زمانت، داد؛ زمانی که انگشت اشاره اش را به سوی تو گرفت و گفت: ببین زائر امام رضا (ع) می‌آید، آن مرد را ببین، دارد می‌آید...

مرا ببخش. بعد از ۲۵ سال انگار تصمیم گرفتی به شهر باز گردی. شاید آه جگر سوز پدر و گریه پنهان خواهر و درد بی‌برادری را حس کردی. شاید این بار مادرت تو را دعوت گرفت که بیایی و تو آمدی و لحظه‌ای مرا مهمان آمدنت کردی.

برادر! زمانی که کرختی انگستانم، پرچم سه رنگ روی تابوت را لمس کرد، زمانی که سر به روی تابوت نهادم، انگار صدای گام‌هایت را که برای آمدن من بر می‌داشتی، می‌شنیدم. بوی عطر حضورت مشامم را لبریز کرد. من فقط در این لحظه‌ها یک دعا کردم؛ «اللهم عجل لولیک الفرج». از مأمورین این چند خط را که نگاشتیم؛ خاطرات اندکی است از

همرزمان و خانواده‌ات. نوشته‌ای که پیش از این، یادنامه‌ای است از ۱۵ شهید گمنام و سردار شهید سیدمجتبی رضوی پس از ۲۵ سال به آغوش خانواده‌اش بازگشت.

این نوشته اشاره دارد به لحظه‌ای که شهیدان به شهر اصفهان و از معنویت و عشق و ارادت جوانان به شهیدان گمنام تشییع پیکر مطهر سید در زادگاهش، شهرستان دهق و لحظه بیدار شدن و همراهی با شهید که توسط نویسنده، همسفر چند روزه با شهید، نوشته شده است.